

برابری:

اساس حکومت قانون و صلح

محمدرضا ویژه^۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۸/۱۹

دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی تاریخ تأیید: ۹۴/۰۲/۱۴

چکیده

مفاهیم حقوقی بسان زنجیره‌ای به یکدیگر وابسته‌اند و از این روی، بدیهی است در تحلیل کلان هر یک از آن‌ها از دیگر مفاهیم بی‌نیاز نخواهیم بود. حکومت قانون از نظریه‌های نوین حقوق عمومی و از مبانی آن به شمار می‌رود. وجود این نظریه موجب دگرگونی مفاهیم حقوق عمومی و نیز تعامل سهل‌تر آن‌ها با مفاهیم فلسفی و بین‌المللی شده است. بنابراین در تحلیل کلان حقوق بنیادین یا صلح، به عنوان مفاهیمی کلیدی، ناچار از تبیین ارتباط آن‌ها با حکومت قانون خواهیم بود.

تحقق حکومت قانون به عنوان یکی از شاخص‌های جامعه مدرن مستلزم تحقق عناصری است که آن را تشکیل می‌دهند. یکی از این عناصر حمایت از حقوق بنیادین است که بسیاری از اصول حاکم بر حقوق عمومی را توجیه می‌کند. در عین حال، حمایت از حقوق بنیادین خود نیازمند مقدماتی است که برابری و امنیت حقوقی از آن جمله‌اند. در این میان برابری نقش بسیار مهم‌تری را ایفاء می‌کند. زیرا در عرصه داخلی فقدان برابری به حمایت از حقوق بنیادین آسیبی عمده وارد می‌آورد و در عرصه حقوق بین‌الملل نیز با تحقق صلح و شیوه‌های گوناگون تقویت آن ارتباط می‌یابد.

اما چرا از میان عناصر حکومت قانون برابری را برای تحلیل ارتباط با مفاهیم دیگر برگزیده‌ایم؟ به یقین کارکرد چند جانبه برابری و ارتباط عمیق آن با دیگر مفاهیم دلیل عمده این‌گزینه‌اش قلمداد می‌شود. می‌دانیم که اصل برابری در حقوق عمومی به مثابه ابزاری برای تحقق عدالت اجتماعی به کار گرفته می‌شود. کارکرد دوگانه برابری در حکومت قانون و نیز عدالت اجتماعی به گونه‌ای است که می‌توان گفت که این نهاد به مثابه پل ارتباطی عناصر تشکیل‌دهنده حکومت قانون و عدالت اجتماعی به شمار می‌رود. ارکان تشکیل‌دهنده برابری در سطح بین‌المللی نیز نمود می‌یابند و کارکرد داخلی اصل برابری در داخل دولت - کشورها می‌تواند به مثابه الگویی برای اعضای جامعه بین‌المللی قرار گیرد. بی‌گمان، روابط مبتنی بر برابری در رابطه دولت - کشورها به تقویت صلح منتهی خواهد شد. پس برابری به عنوان عنصری بنیادین می‌تواند در ارتباط میان حکومت قانون و صلح نیز در جامعه و در سطح کلان بین‌المللی مؤثر باشد. بنابراین، پرسش اساسی ما در این مقال این خواهد بود که در وهله نخست جایگاه برابری در حکومت قانون کجاست. در وهله دوم به کارکرد برابری به عنوان برآیند عدالت اجتماعی می‌پردازیم و ارتباط آن را

1. Email: mrezaivijeh@yahoo.com

با حکومت قانون می‌کاویم. بدیهی است که تطبیق برابری و عدالت اجتماعی در حقوق غرب و حقوق اسلامی در این رهگذر بی‌فایده نخواهد بود. سرانجام تبیین ارتباط دو مفهوم فوق با صلح و نقش برابری به عنوان حلقه واسط آن‌ها بخش پایانی این تحلیل را تشکیل خواهد داد.

واژگان کلیدی: برابری، حکومت قانون، حقوق بنیادین، عدالت اجتماعی، صلح

مقدمه

مفاهیم حقوقی بسان زنجیره‌ای به یکدیگر وابسته‌اند و از این روی، بدیهی است در تحلیل کلان هر یک از آن‌ها از دیگر مفاهیم بی‌نیاز نخواهیم بود. حکومت قانون^۱ از نظریه‌های نوین حقوق عمومی و از مبانی آن به شمار می‌رود. وجود این نظریه موجب دگرگونی مفاهیم حقوق عمومی و نیز تعامل سهل‌تر آن‌ها با مفاهیم فلسفی و بین‌المللی شده است. بنابراین در تحلیل کلان حقوق بنیادین یا صلح، به عنوان مفاهیمی کلیدی، ناچار از تبیین ارتباط آن‌ها با حکومت قانون خواهیم بود.

حکومت قانون مفهومی به نسبت نوین است که در دهه اخیر بسیار ترویج یافته است. این امر به اندازه‌ای است که ژاک شوالیه، اندیشمند معاصر، اظهار می‌دارد: «هر دولت برای کسب احترام نیازمند حرکت در مسیر حکومت قانون است» (Chevallier, 2003: 153). به‌رغم اقبال شگفت‌انگیز به این مقوله، مانند سایر مفاهیم نظری، «حکومت قانون» نیز از انتقاد مصون نیست و در زمره موضوع‌های بسیار مناقشه‌آمیز در حقوق عمومی قرار دارد.

تحقق حکومت قانون به عنوان یکی از شاخص‌های جامعه مدرن مستلزم تحقق عناصری است که آن را تشکیل می‌دهند. یکی از این عناصر حمایت از حقوق بنیادین است که بسیاری از اصول حاکم بر حقوق عمومی را توجیه می‌کند. در عین حال، حمایت از حقوق بنیادین خود نیازمند مقدماتی است که برابری و امنیت حقوقی از آن جمله‌اند. در این میان برابری نقش بسیار مهم‌تری ایفاء می‌کند زیرا در عرصه داخلی فقدان برابری به حمایت از حقوق بنیادین آسیبی عمده وارد می‌آورد و در عرصه حقوق بین‌الملل نیز با تحقق صلح و شیوه‌های گوناگون تقویت آن ارتباط می‌یابد.

اما چرا از میان عناصر حکومت قانون برابری را برای تحلیل ارتباط با مفاهیم دیگر برگزیده‌ایم؟ به یقین کارکرد چندجانبه برابری و ارتباط عمیق آن با دیگر مفاهیم دلیل عمده این گزینش قلمداد می‌شود. برابری از زیباترین واژه‌های تاریخ بشری و بی‌گمان در کنار عدالت

1. etat de droit

یکی از آرمان‌های دیرین انسان بوده است. آرمانی که ادیان آسمانی و به ویژه دین اسلام همواره بر آن تأکید نموده است. شاید مهم‌ترین وجه دین اسلام و دعوت پیامبر آن برای مردم عربستان و سپس کلیه مردم آن عصر که با این دین آسمانی روبرو شدند، عدالت فراگیر در تمامی احکام آن و برابری بین فرمانروایان و فرمانبرداران بود. نحوه حشر و نشر پیامبر اسلام(ص)، خلفای راشدین و حضرت علی(ع) با مردم قلمروی تحت فرمانشان، همه نشان از برابری آنان در تمتع از بیت المال و نیز برابری آنان در مقابل قانون الهی دارد.

در یونان باستان نخستین گرایش‌ها به مفهوم برابری را در آثار افلاطون و به ویژه ارسطو می‌بینیم. در مسیحیت نیز در موارد بسیار بر این مفهوم تأکید گردیده است، گرچه تا حد زیادی جنبه آرمانی آن از واقعیت بیشتر است. در واقع ریشه‌های برابری را در فرهنگ غرب می‌توان در این دو منبع یافت. از این منظر برابری نیز همچون آزادی وصفی اخلاقی یا حداکثر فلسفی دارد. به دیگر سخن، برابری تا مدت‌های مدید، فارغ از استثنای زمانی معذور، از محدوده گفتارهای اخلاقی و فلسفی فراتر نرفت.

برای نخستین بار در جریان انقلاب کبیر فرانسه این مفهوم به گونه‌ای فراگیر تبلور یافت و در اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه در سال ۱۷۸۹ نمود یافت. با وجود آنکه این مفهوم در یک سند حقوقی مطرح شده بود، ولی تا قرن بیستم، در خود این کشور نیز، به عنوان اصل حقوقی رسمیت نیافت.

می‌دانیم که اصل برابری در حقوق عمومی به مثابه ابزاری برای تحقق عدالت اجتماعی به کار گرفته می‌شود. کارکرد دوگانه برابری در حکومت قانون و نیز عدالت اجتماعی به گونه‌ای است که می‌توان گفت که این نهاد به مثابه پل ارتباطی عناصر تشکیل‌دهنده حکومت قانون و عدالت اجتماعی به شمار می‌رود. این ارتباط می‌تواند به عنوان مبنای صلح در جامعه نیز قرار گیرد. به بیان دیگر، عدالت اجتماعی به عنوان یکی از زمینه‌های برابری می‌تواند به تحقق صلح اجتماعی یاری رساند. پس برابری به عنوان عنصری بنیادین می‌تواند در ارتباط میان حکومت قانون و صلح نیز در جامعه و در سطح کلان بین‌المللی مؤثر باشد.

بنابراین، پرسش اساسی ما در این مقال این خواهد بود که در وهله نخست جایگاه برابری در حکومت قانون کجاست. در وهله دوم به کارکرد برابری به عنوان برآیند عدالت اجتماعی می‌پردازیم و ارتباط آن را با حکومت قانون می‌کاویم. بدیهی است که تطبیق برابری و عدالت اجتماعی در حقوق غرب و حقوق اسلامی در این رهگذر بی‌فایده نخواهد بود. سرانجام تبیین

ارتباط دو مفهوم فوق با صلح و نقش برابری به عنوان حلقه واسط آن‌ها بخش پایانی این تحلیل را تشکیل خواهد داد.

۱- جایگاه برابری در مبانی حکومت قانون

۱-۱- مبانی حکومت قانون

برخی از اندیشمندان «حکومت قانون» را با تمسک به عقل و اصول ناشی از آن تعریف می‌کنند. در واقع، حکومت قانون نوعی حکومت قانون مبتنی بر عقل است، زیرا از زندگی اجتماعی انسان‌ها ناشی می‌شود و برای این زندگی اجتماعی نیز تنظیم می‌شود. تعریف حکومت قانون را با توسل به این اصول می‌توان از چند جنبه محصور نمود: ۱- حضور هر گونه جنبه فرا انسانی در دولت و اهداف آن؛ ۲- محدودیت اهداف و اعمال دولت به حفظ و حمایت از آزادی و امنیت افراد و مالکیت آن‌ها؛ ۳- سازماندهی دولت و تنظیم فعالیت‌های آن بر اساس اصول عقلی (BÖCKENFÖRDE, 2000: 130).

البته بر این دیدگاه انتقادهایی می‌توان وارد نمود: نخست اینکه، اصول عقلی مورد نظر طرفداران این نظریه بسیار کلی و مبهم هستند. دوم اینکه، ریشه بسیاری از هنجارهای حقوقی در هنجارهای اخلاقی و به ویژه در جوامع دینی در هنجارهای دینی است. بنابراین هنجارهای حقوقی تنها از عقل نشأت نمی‌گیرند و در جوامع دینی نمی‌توان حکومت قانون را با وصف «عقلی» محصور نمود.

از سوی دیگر، برخی از حقوقدانان بر این اعتقادند که حکومت قانون چیزی بیش از یک اسطوره نیست. (Luisin, 1999: 259). با توجه به ساختار حکومت قانون، اگر بتوان اجزای این نظریه و کارکرد هر یک از آن‌ها را در درون این نظریه مشخص نمود، به نظر نمی‌رسد که دیگر ابهامی در نظریه حکومت قانون باقی بماند. از این روی پیش از هر چیز به تحلیل ساختاری «حکومت قانون» نیازمندیم.

همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره داشتیم حکومت قانون چارچوبی را تبیین می‌نماید که دولت از جهات گوناگون در آن محصور است و این چارچوب محصول نظام حقوقی است. بدیهی است که مفهوم فوق با اصل قانونمندی^۱ تفاوت دارد؛ زیرا قانونمندی مفهومی شکلی و تنها تقید به قوانین (در مفهوم عام) را شامل می‌شود؛ در حالی که

1. principe de légalité

حکومت قانون مفهومی ماهوی است و از همین رهگذر نه فقط شاخص‌های ماهوی مانند برابری در آن راه می‌یابند، بلکه اساس آن را تشکیل می‌دهند. از این روی، به یاری همین شاخص‌های ماهوی مانند برابری و حمایت از حقوق بنیادین است که حکومت قانون می‌تواند با مفاهیم دیگر نظیر صلح ارتباط یابد.

کارلو توری^۱ حکومت قانون را بر اساس تاریخ حقوق اساسی و ایده‌های مطروحه در آن، تقسیم می‌کند و سه نوع را معرفی می‌کند: الگوی لیبرال؛ الگوی ماهوی؛ و الگوی شکلی.

در مقوله مورد بحث ما، الگوهای لیبرال و شکلی چندان در خور اعتنا نیستند و این الگوی ماهوی است که برابری به عنوان یکی از پارامترهای آن مطرح می‌شود. الگوی ماهوی توسط حقوقدانان آلمانی به مثابه الگویی برای اتحاد و نیز پاسداری از حقوق شهروندان ارائه شد و به گونه‌ای مستقیم از بورژوازی آلمان نشأت می‌گرفت. بر این اساس حکومت قانون در یک شخص (امپراتور) تجلی می‌یافت که جز با توسل به حقوق و رعایت آن نمی‌تواند حکم براند. حاکم با اصل قانونمندی که به حقوق جایگاهی فراتر از دولت می‌بخشد و نیز به گونه‌ای عینی مستقل از دولت می‌باشد، محدود می‌شود. بنابراین در الگوی ماهوی، حکومت قانون مبتنی بر یک نیاز است (که دولت حقوق برتر را رعایت نماید) و نه بر اساس فن یا تکنیکی که متضمن نوعی محدودیت حقوقی باشد (Millard, 2000: 421).

قانون اساسی در الگوی ماهوی حکومت قانون از نیازی برتر نشأت می‌گیرد و به دنبال منطلق حاکم بر ایده‌های ارزش‌های عدالت، واجد اعتباری بلاشرط می‌شود که بی‌تردید تمامی جنبه‌های زندگی اجتماعی را در بر می‌گیرد. قانون اساسی بدین اعتبار، مفاهیم بنیادین سیاسی - اخلاقی معینی را وارد حقوق موضوعه می‌نماید که به این قانون اعتبار حقوقی عامی می‌بخشند. در این تلقی، قانون اساسی آزادی را به گونه‌ای مطلق از مجرای فقدان محدودیت شکلی حقوقی تضمین نمی‌کند، بلکه فقط چارچوب نظام ارزش‌هایی را طراحی می‌کند که قانون اساسی متکی بر آن‌ها است: ارزش‌هایی که فراتر از نظام حقوقی قرار دارند (BÖCKENFÖRDE, 2000: 144). بدین ترتیب در سطح عالی الگوی ماهوی حکومت قانون نوعی پیوند بین ارزش‌های فراحقوقی و نظام حقوقی مشاهده می‌شود. برای مثال، در جوامع دینی این پیوند بین ارزش‌های دینی و نظام حقوقی در قانون اساسی به سهولت قابل شناسایی است. این امر به شناخت جایگاه برابری و ریشه‌های فراحقوقی آن در الگوی ماهوی حکومت قانون یاری می‌رساند.

1. Karlo Tori

حکومت قانون دارای عناصری چند است که برابری نیز در بین آنها قرار می‌گیرد. این عناصر را در دو گروه جداگانه می‌توان تقسیم‌بندی نمود. الف- عناصر شکلی که به ساختار و قالب نظام حقوقی مربوط می‌شوند و عبارتند از: ۱- تفکیک قوا؛ ۲- استقلال قضات؛ ۳- قانونمداری؛ ۴- سلسله مراتب هنجارها.

ب- عناصر ماهوی که محتوای نظام حقوقی را شکل می‌دهند و عبارتند از: ۱- برابری؛ ۲- امنیت حقوقی؛ ۳- حمایت از حقوق بنیادین.

غایت حکومت قانون در الگوی ماهوی حمایت از حقوق بنیادین است و برابری و امنیت حقوقی به عنوان زمینه‌های این غایت حکومت قانون مطرح می‌شوند.

۲-۱- برابری: اساس حکومت قانون

برابری حقوقی، برابری سیاسی و برابری اجتماعی اشکال گوناگون مفهوم برابری هستند که می‌توانند به صورت مستقل و یا در ارتباط با یکدیگر مورد تحلیل قرار گیرند (Boudon, 1996: 956). بی‌تردید، در این گفتار، مفهوم حقوقی برابری مد نظر ما است. البته این بدان معنا نیست که برابری حقوقی بی‌ارتباط با سایر جنبه‌های برابری باشد. حکومت مدرن جامعه‌ای برابر را راهبری می‌کند (برابری سیاسی) و اعضای این جامعه باید به گونه‌ای برابر مطیع قدرت عمومی باشند (برابری مدنی). بدیهی است که واسطه این روابط، دیالکتیک قانون است که به مثابه خواست عمومی در جامعه حکمفرما است. به بیان دیگر، این مردم هستند که خود با وضع قوانین برابری خویش را تضمین می‌نمایند (Alland, 2003: 585). باید توجه نمود که اصل برابری اصلی مانند سایر اصول حقوقی نیست. در واقع جنبه‌های دیگر این اصل در تلقی حقوقی از آن نمود یافته است. به موجب تعریفی ساده، در شرایط مشابه، شهروندان باید از حقوق و تکالیف یکسانی برخوردار شوند.

اما در آثار ژان ژاک روسو،^۱ به ویژه قرارداد اجتماعی^۲ بود که مفهوم آرمانی برابری رنگ باخته و به قلمروی حقوق راه یافت.^۳ پس از انقلاب کبیر فرانسه، این اصل در ماده یک اعلامیه حقوق بشر و شهروند سال ۱۷۸۹ تجلی یافت. این ماده، انسان‌ها را، در بهره‌مندی از حقوق، آزاد و برابر می‌داند. از منظر جامعه‌شناسی حقوق،

1. Jean-Jacques Rousseau

2. le contrat social

۳. نباید فراموش نمود که روسو «برابری» را زیر عنوان اصول حقوق عمومی مورد بحث قرار می‌دهد.

برابری باید در چارچوب یکی از کارکردهای^۱ حقوق قرار گیرد.^۲ در میان کارکردهای گوناگون حقوق مانند کارکرد اتحاد اجتماعی یا نظارت اجتماعی،^۳ کارکرد حل تعارضات اجتماعی،^۴ کارکرد نظارت و هدایت جامعه،^۵ کارکرد مشروعیت بخشی به قدرت اجتماعی^۶ و سرانجام کارکرد ترفیع حقوق شهروندان در جامعه^۷ یا کارکرد توزیعی،^۸ به نظر می‌رسد این مفهوم در کارکرد اخیر می‌گنجد. کارکرد مورد بحث در اواخر دههٔ شصت میلادی مطرح شد و به موجب آن، حقوق به تنظیم رفتارهای اجتماعی و شهروندان می‌پردازد تا به غایت خویش نزدیک شود (Arnaud, 1998).

شاید تلقی‌های فوق ناشی از سرشت دوگانهٔ این اصل باشد. از یک سو برابری خود یک حق بنیادین محسوب شده و از سوی دیگر به عنوان پیش شرط اعمال سایر حقوق بنیادین در نظر گرفته می‌شود. بر این اساس، می‌توان آن را «حق حامی»^۹ یا «حق برتر»^{۱۰} نسبت به سایر حقوق بنیادین دیگر دانست. به همین دلیل است که ژان ژاک روسو برابری را غایت قانونگذاری می‌داند، چرا که بدون این اصل هیچ آزادی تحقق نمی‌یابد. در عین حال این اصل آزادی‌های دیگر را نیز به ارمغان می‌آورد و بر اساس همین تفسیر می‌توان برابری را بنیان آزادی‌ها محسوب نمود (Favoreu, 2002: 296-297). طبیعی است که این نحوهٔ اعمال اصل مورد بحث موجب می‌شود که کارایی برابری افزایش یافته و این اصل از شکل نظری خویش بیرون آید. برای این کار اصول قانون اساسی و متون قانونی باید به گونه‌ایی تفسیر شوند که این مقصود حاصل شود.

1. les fonctions

۲. برای مفهوم «کارکرد» معنی واحدی نمی‌توان یافت که سوی همهٔ اندیشمندان پذیرفته شده باشد. اما به طور کلی در چارچوب رابطهٔ متقابل حقوق و نظام اجتماعی، مفهوم عینی آن به نظام اجتماعی و تعامل قواعد حقوقی با آن نظام و مفهوم شخصی آن به تعامل قواعد حقوقی با عواملان اجتماعی، یعنی شهروندان بازمی‌گردد. به بیان دیگر در این تعاریف ما از عینیت‌گرایی پارادایم‌های حقوقی که نظام اجتماعی را تعیین می‌کند به تعامل شخصی این قواعد که شهروندان در آن تعیین‌کننده هستند، می‌رسیم.

3. la fonction d'intégration sociale ou de contrôle social

4. la fonction de résolution de conflits

5. la fonction de régulation ou d'orientation sociale

6. la fonction de légitimation du pouvoir social

7. la fonction promotionnelle du droit

8. la fonction distributive

9. le droit - support

10. le droit - tuteur

۲- برابری زمینه ضروری برای صلح

در عرصه بین‌المللی صلح هم در مفهوم منفی^۱ یعنی فقدان تهدید یا توسل به زور برای وضع موجود یا عدم نقض آن و هم در مفهوم مثبت^۲ یعنی امنیت کاربرد دارد (شایگان، ۱۳۸۰: ۵). در حقوق داخلی برای اجتناب از اختلاط با صلح در مفهوم عام یا صلح بین‌المللی، این مفهوم را به صلح اجتماعی تعبیر می‌کنیم. در این عرصه نیز هر دو جنبه صلح برای شهروندان کاربرد می‌یابد بدین صورت که از سویی شهروندان نباید در معرض تهدید از جانب قدرت عمومی یا فرد دیگر باشند (صلح منفی اجتماعی) که این مفهوم از صلح اجتماعی بیشتر در قالب امنیت حقوقی نمود می‌یابد و از سوی دیگر قدرت عمومی باید نظم لازم یا امنیت عمومی را تأمین نماید (صلح اجتماعی مثبت). در معنای دوم اگر صلح را در عرصه داخلی یا به عبارت بهتر نظام حقوقی غایت نظم عمومی قلمداد کنیم می‌توان آن را معادل امنیت و آرامش به کار برد.

اما صلح اجتماعی در دو جنبه بحث ما اهمیت فراوان می‌یابد: نخست صلح و آرامشی که ناشی از امنیت حقوقی است. این جنبه در واقع محصول مستقیم تعامل امنیت حقوقی و برابری بین شهروندان است. توضیح اینکه در بخش پیشین اشاره داشتیم که برابری و امنیت حقوقی دو شاخص ماهوی و شکلی حکومت قانون هستند که زمینه را برای تحقق غایت آن یعنی حمایت از حقوق بنیادین فراهم می‌سازند. در نتیجه تحقق امنیت حقوقی و برابری در عین پیشبرد حکومت قانون به امنیت شهروندان و در عاقبت به صلح و آرامش اجتماعی آن‌ها می‌انجامد. دوم صلح اجتماعی که در نتیجه امنیت ناشی از اجرای قانون ایجاد می‌شود که با تأمل بیشتر باز هم آشکار می‌شود که این صلح اجتماعی در نتیجه اعمال برابر اصل قانونمداری (به عنوان یکی از شاخص‌های شکلی حکومت قانون) است. در هر دو جنبه فوق ارتباط بین حکومت قانون و صلح انکارناپذیر است و یکی از حلقه‌های واسط مهم این ارتباط بی‌تردید اصل «برابری» است.

بارزترین نمود این ارتباط را می‌توان در اعلامیه جهانی حقوق بشر سال ۱۹۴۸ یافت. این اعلامیه در مقدمه خویش بین دو مفهوم برابری و منزلت انسانی^۳ رابطه‌ای ظریف برقرار نموده است. به طوری که از مضمون این مقدمه چنین برمی‌آید که این دو مفهوم در کنار آزادی، عدالت و صلح مبنای دیگر مفاهیم هستند (Israel, 1998: 299). در واقع، در اعلامیه جهانی حقوق بشر برابری در کنار صلح قرار گرفته است. در حالی که ارتباطی که مد نظر ماست

1. paix négative
2. paix positive
3. la dignité humaine

جنبه‌ای پیچیده‌تر می‌یابد؛ بدین معنا که برابری زائیده نوعی از عدالت یعنی عدالت اجتماعی است و این برابری به نوبه خویش یکی از مبانی صلح اجتماعی است. از این روی، در حقوق داخلی برابری از ارزش حقوقی فزون‌تری نسبت به صلح و آرامش اجتماعی برخوردار است؛ در حالی که در حقوق بین‌المللی اگر نگوئیم صلح از ارزش حقوقی بیشتری برخوردار است، حداقل همانند مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر از ارزشی همسنگ برخوردارند.

۲-۱- «برابری»: حلقه ارتباط عدالت اجتماعی و صلح

راهیابی برابری به حوزه حقوق، توجه اندیشمندان را برای طراحی مبانی لازم برای آن به خود جلب نمود. هایدک برابری را در چارچوب عدالت اجتماعی^۱ توجیه نمود. این اندیشمند برابری فرصت‌ها را در عین رعایت تفاوت‌های بین انسان‌ها ضروری می‌دانست (Hayek, 1986: 96-102). اگر عدالت اجتماعی را که در اسلام نیز فراوان بر آن تأکید شده است زمینه‌ساز یا حداقل یکی از عوامل نظم اجتماعی قلمداد شود، آنگاه می‌توان به نقش انکارناپذیر آن در تحقق صلح پی برد. اما در این مرحله پرسش این است که چگونه می‌توان عدالت اجتماعی را نتیجه برابری دانست؟ می‌دانیم که مفهوم برابری سیاسی نیز در مرکز توجه طرفداران قرارداد اجتماعی^۲ به ویژه روسو، قرار دارد. در این مفهوم، برابری شرط آزادی است. به بیان دیگر، به موجب این نظریه کلیه حقوق بشر، و به طریق سزاوارتر برابری، ناشی از قرارداد بین انسان‌ها و جامعه است. در واقع، یکی از معانی مهم برابر بودن برابری در آزادی است و یکی از لوازم مهم آزاد بودن برابری از جهات عدیده است (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۴۴). انسان موجودی سیاسی است و آنچه که مربوط به طبیعت آن است در بستر جامعه نمود می‌یابد. امروزه این نظریه با تعدیل‌هایی پذیرفته شده است. اندیشه نوین برابری را با توجه به مصالح اجتماعی می‌پذیرد و بر این مبنا آن را اعمال می‌نماید، ولی این اعمال با سرشت بشری نیز بیگانه نیست. به نظر می‌رسد که به طور اصولی طبیعت انسان‌ها در جامعه و زندگی اجتماعی است که مجال بروز می‌یابد و به خودی خود، در موضوع مورد بحث ما، دارای ارزش نیست. پس نتیجه می‌گیریم که محور اعمال برابری و شیوه‌های تحقق آن، منافع اجتماعی با لحاظ سرشت و منزلت انسانی در این بستر است. بنابراین، مبانی عدالت اجتماعی منافع اجتماعی است که تحقق آن جز با برابری لحاظ امکان‌پذیر نیست. در نگرشی کلی‌تر، برابری اولیه و اساسی شرط هر گونه عدالتی است و

1. la justice sociale

2. les contractualistes

بدین سان، دو مفهوم عدالت و برابری دو وجه مختلف از یک معنی است (همان). در حقوق عمومی تفسیر اصل برابری باید با عنایت به شرایط اجتماعی، عرف و منافع اجتماعی انجام پذیرد و همین موضوع به این اصل صبغه‌ایی عینی می‌بخشد. این صبغه عینی عدالت اجتماعی را در سطح جامعه افزایش خواهد داد و در نتیجه این تحقق عدالت اجتماعی صلح و آرامش نیز در معنای منفی آن تحقق خواهد یافت. به عبارت دیگر، تحقق عدالت اجتماعی انواع تهدیدها را برای شهروندان کاهش خواهد داد و صلح اجتماعی تحکیم خواهد شد.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه نسبتی بین عدالت اجتماعی مورد نظر ما در این مقوله و عدالت توزیعی وجود دارد؟ اگر این عدالت اجتماعی را بر اساس الگوی جان رالز و سنت کانتی تبیین نماییم بر طبق اصل نخست عدالت رالز ثروت باید از طبقات بالا به طبقات پایین سرازیر شود. از این منظر، برابری مالیاتی و برابری در برخورداری از تأمین اجتماعی و خدمات عمومی ابزاری برای تحقق این نوع عدالت توزیعی است که صلح اجتماعی را نیز تحکیم می‌بخشد. اما نباید فراموش نمود که همین عدالت توزیعی مورد نظر رالز نیز با اصل دوم عدالت در الگوی وی تعدیل می‌شود (Rawls, 2000: 52). نباید فراموش نمود که همین عدالت توزیعی تعدیل شده نیز از حمله اندیشمندان لیبرالی چون نوزیک^۱ و هایک^۲ در امان نمانده است. در مجموع، به نظر نمی‌رسد که عدالت معاوضی ابزار مناسبی برای ایجاد ارتباط بین برابری و صلح اجتماعی باشد. با توجه به انواع برابری از قبیل برابری صوری و نسبی شاید بتوان گفت که برابری توزیعی مبنای مناسبی برای عدالت توزیعی و در نتیجه صلح اجتماعی است. با توجه به اینکه در برابری توزیعی قواعد تخصیص^۳ و قواعد توزیع^۴ مداخله دارند (ایزائلو، ۱۳۸۵: ۲۹-۲۸). عدالت اجتماعی بیشتر تأمین خواهد شد؛ زیرا قواعد توزیع نابرابری حاصل از قواعد تخصیص را در نگرش کلان از میان می‌برند.

به نظر می‌رسد در اسلام نیز همین نوع عدالت به عنوان نتیجه مساوات مورد نظر است. اسلام در عین اینکه فرصت‌های اقتصادی را برای همگان برابر دانسته است با سفارش به انفاق، خمس، زکات، مالیات، قرض، هبه، وقف و نهادهایی از این قبیل رشد اقتصادی را برای همگان اراده کرده است تا ناهمگونی و اختلاف طبقاتی کاهش یابد (یزدی، ۱۳۸۳: ۹۷). افزون بر موارد فوق، گرایش وجود دارد که بر اساس آن «عدالت چیزی است که مصلحت نظام را تأمین کند.

-
1. Robert Nozick
 2. Friedrich von Hayek
 3. règles d'allocation
 4. règles de distribution

در این دیدگاه عدالت بیشتر به عدالت توزیعی گرایش پیدا می‌کند که دولت در آن دولت حداکثری است» (اصغری، ۱۳۸۶: ۲۸۷). با توجه به موارد مذکور، عدالت اجتماعی مورد نظر در اسلام جنبه‌های گوناگونی را در بر می‌گیرد که بسیاری از آن‌ها در قالب عدالت ترمیمی قرار می‌گیرند (هوفه، ۱۳۸۳: ۸۸). جنبه ترمیمی عدالت اجتماعی مورد نظر در اسلام به لحاظ پوشش فواصل اجتماعی بین طبقات گوناگون بیشترین کارایی را در تأمین صلح اجتماعی خواهد داشت. به عبارت دیگر، عدالت ترمیمی مورد نظر در اسلام شاخص مهمی در ارتقای صلح اجتماعی مورد نظر ماست. یادآوری این نکته بی‌فایده نخواهد بود که همین عدالت ترمیمی که نتیجه برابری، حداقل از جنبه اقتصادی، در اسلام است علاوه بر صلح اجتماعی به تقویت حکومت قانون نیز یاری خواهد رساند.

به همین دلیل است که عدالت یکی از مهم‌ترین پایه‌هایی است که حکومت اسلامی بر اساس آن شکل می‌گیرد. هدف از ایجاد قدرت سیاسی و انتصاب و فرمانروایان جز برای تحقق عدالت در میان امت اسلامی نیست. بر مبنای دیدگاه فوق است که عدالت تنها ارزشی انتزاعی و مجرد نیست و در نزد مکاتبی چون معتزله و همچنین نزد اصولیین جنبه اجتماعی می‌یابد (نجاح، ۱۳۸۵: ۲۳۷)؛ آن هم با توجه به ابعادی که از آن‌ها یاد کردیم.

۲-۲- «برابری»: حلقه واسط صلح و مردم‌سالاری

با شمه‌ایی از آنچه گفته شد، به سهولت می‌توان دریافت که برابری یکی از مبانی حقوق عمومی به شمار می‌رود. تمام اصول حقوق عمومی هدف واحدی را که شامل حمایت از حقوق فردی در مقابل قدرت عمومی است، دنبال می‌نمایند. اما اصل برابری از جنبه‌ایی دیگر نیز اهمیت می‌یابد. برای این تفاوت دو دلیل عمده می‌توان ذکر نمود: نخست اینکه، این اصل بستر مناسب را برای اعمال دیگر حقوق یا اصول فراهم می‌نماید، و دوم آنکه، مبانی این تقسیم‌بندی چندان تعریف شده نیست.

در عین حال باید توجه داشت که این مفهوم در تعریف وجود انسانی^۱ نقش اساسی ایفا می‌کند. به دلیل اینکه در بیشتر انقلاب‌ها (از جمله انقلاب کبیر فرانسه) برابری خواسته اصلی مردم بوده است، به تدریج این خواسته به یکی از لوازم حکومت مردم‌سالار تبدیل گردید. برای مثال، فرانسه دمکراسی از طریق ایجاد برابری را برگزید. به عکس، لاک^۲ و انقلاب انگلستان

1. etre humaine

2. Locke

مبنای لیبرال را برای آن برگزیدند. اما به تدریج برابری به مبنای اساسی دموکراسی و شالوده حکومت قانون تحول یافت.

برای حصول این مهم، در وهله نخست باید دانست که در تحلیل برابری، دو جنبه استمرار^۱ و توان حقوقی^۲ این اصل از اهمیت فراوانی برخوردارند. از سویی استمرار برابری در حقوق موضوعه، از سرچشمه آن، یعنی قانون اساسی، آغاز می‌شود و به قوانین عادی تسری می‌یابد. از سوی دیگر، توان حقوقی خویش را از نهادهای مجری و ناظر کسب می‌نماید (Rivero, 1965: 344-345).

باید دانست که برابری تا مدت‌ها واجد ارزش قانون اساسی نبود. در واقع، وجود آن در قوانین اساسی صرفاً جنبه‌ای نمادین داشت و فاقد ارزش حقوقی بود. اما در نهایت، نظریه‌ای مطرح گردید که بر اساس آن برابری به صورت هنجاری حقوقی عرضه شد. در واقع در این نظریه، کلیه حقوق بشر و از جمله برابری، به صورت مجموعه‌ای از قواعد حقوقی الزام‌آور هستند که به طور مستقیم بر حکومت‌کنندگان تحمیل می‌شوند. در این مفهوم، برابری هنجاری است که بر قانونگذار نیز تحمیل می‌شود و باید رعایت شود. بنابراین، اصل برابری به عنوان هنجار حقوق اساسی در قوانین اساسی مورد تأکید قرار گرفت و نهادهای صیانت از قانون اساسی نیز وظیفه تضمین آن را بر عهده گرفتند؛ تا جایی که امروزه، در حقوق اساسی نوین تأمین برابری بین شهروندان از جنبه‌های گوناگون از مهم‌ترین وظایف قانون اساسی و نهادهای حامی آن به شمار می‌رود.

بر اساس آنچه گفتیم اهمیت اصل برابری، به دور از تلقی آرمانی و نیز شائبه‌های سیاسی، آشکار می‌شود. برابری رابطه‌ای عمیق با مردم‌سالاری دارد و شالوده آن را تشکیل می‌دهد. از میان سه آرمان آزادی، برابری و برادری؛ برابری از همه به جوهر نظری مردم‌سالاری نزدیک‌تر است. اگر نفی برابری کمتر محسوس، کمتر آشکار، و شاید کمتر از نفی آزادی دردناک باشد، برای مردم‌سالاری زیان عمیق‌تری دارد. پس شاید تنها با برابری است که می‌توان باور داشت، مردم‌سالاری تحقق یافته است (کوهن، ۱۳۷۳: ۳۹۸). از آن روی که تحقق قانون اساسی زمینه‌ای مهم برای تضمین مردم‌سالاری به شمار می‌رود، می‌توان به رابطه برابری و مردم‌سالاری پی برد (ویژه، ۱۳۷۳: ۳۹۸).

مهم‌ترین نوع برابری که با صلح اجتماعی ارتباط مستقیم می‌یابد و به نوعی مستقیماً بر صلح اجتماعی تأثیرگذار است بی‌تردید برابری قانونی است. در تعریف این مفهوم باید گفت که،

1. la permanence
2. la force juridique

اندیشمندان حقوقی در برابری قانونی به اقسام گوناگون قائل هستند. کلسن بین برابری در مقابل قانون^۱ و برابری در قانون^۲ تمایز قائل می‌شود، در مفهوم نخست این نهادهای مجری قوانین هستند که نباید در اجرای آن‌ها بین مشمولین قوانین تفاوت قائل شوند و در مفهوم دوم، وجود تبعیض در قانون را بر مبنای وجوه خاص و توسط قانونگذار صحیح نمی‌داند (Kelsen, 1999: 146). به دیگر سخن، برابری در قانون مربوط به نهادهایی است که تدوین و تصویب هنجارهای حقوقی را بر عهده دارند؛ در حالی که برابری در مقابل قانون مربوط به نهادهایی است که وظیفه اعمال هنجارهای حقوقی بر دوش آن‌ها است. البته از دید دیگری نیز می‌توان بدین موضوع نگرست. برابری در مقابل قانون را می‌توان نتیجه برابری در قانون دانست (ویژه، ۱۳۸۳: ۲۳۶). به عبارت دیگر در سیری منطقی، برابری در قانون است که به برابری در مقابل قانون می‌انجامد. اگر به هر دلیل قانونگذار در متون قانونی تبعیض ناروایی را گنجانده باشد، نهادهای مجری قانون قادر به تحقق برابری در مقابل قانون نیستند.^۳ هر دو نوع برابری، به ویژه نوع دوم، اعتماد عمومی به نهادهای مجری هنجارهای حقوقی را افزایش می‌دهد. بدیهی است که افزایش اعتماد به نهادهای مذکور موجب می‌شود تا شهروندان کمتر به حل و فصل اختلافات خویش بپردازند و اعتبار قوانین شکلی و ماهوی نیز افزایش خواهد یافت؛ که روند فوق در نهایت به تقویت صلح اجتماعی خواهد انجامید.

سرانجام، نکته پایانی که یادآوری آن ضروری است روند دگردیسی مردم‌سالاری به همبستگی اجتماعی است. برابری یکی از شاخص‌های اساسی هر دو مقوله است و بدیهی است که در این دگردیسی نقشی کلیدی ایفا می‌کند. با توجه به آنچه که در بخش پیشین در مورد نقش برابری در تحکیم صلح اجتماعی گفتیم در اینجا می‌توان علاوه بر نقش واسط برابری در ارتباط مردم‌سالاری و صلح اجتماعی رابطه‌ای میان آن‌ها و همبستگی اجتماعی نیز برقرار نمود. بدین‌سان ما مثلی خواهیم داشت که قاعده آن برابری و دو رأس این قاعده مردم‌سالاری و صلح اجتماعی خواهند بود و این دو رأس به رأس نهایی یعنی همبستگی اجتماعی متصل خواهند شد. در نظریه حقوق عمومی اسلامی نیز این مثلث به سهولت قابل شناسایی است و رأس نهایی آن هم امری است که به عنوان وحدت اسلامی از آن یاد می‌شود (برادری). در واقع

1. l'égalité devant la loi

2. l'égalité dans la loi

۳. در واقع اگر برابری در مقابل قانون مربوط به ساختار اجرایی و قضایی است، برابری در قانون به قانونگذار باز می‌گردد که در این صورت لاجرم قانونگذار در تحقق برابری مقدم بر مجریان خواهد بود.

برابری و کرامت انسانی به غایتی منتهی خواهد شد که چیزی جز برادری در امت اسلامی نیست. به بیان دیگر، در اسلام نیز مساوات باید به اتحاد منتهی شود. «منظور از اتحاد آن وحدت مطلقه‌ایی نیست که در بیش از یک واحد فوق کمیت‌ها نمی‌تواند تجلی کند بلکه عبارت است از اتحاد در حقیقتی که افراد انسانی می‌توانند خود را مانند اجزایی از آن حقیقت درک کنند» (جعفری تبریزی، ۱۳۷۰: ۴۸۰). بنابراین، اتحاد که خود نوعی از همبستگی اجتماعی است به عنوان غایت مساوات مطرح می‌شود.

نتیجه‌گیری

دانستیم که اصل برابری نسبت مستقیمی با تحقق حقوق و آزادی‌های بنیادین به عنوان غایت حکومت قانون دارد. در واقع، برابری به همراه امنیت حقوقی زمینه‌های لازم برای حمایت مؤثر از حقوق و آزادی‌های بنیادین را فراهم می‌آورند. این دیدگاه در حقوق اسلامی هم دیده می‌شود و شاید بتوان گفت که تحقق مساوات مورد نظر در اسلام اساسی‌ترین وظیفه حکومت اسلامی قلمداد می‌شود. البته، ارتباط مساوات با دیگر بخش‌های فقه اسلامی هنوز به صورتی جداگانه نظریه‌پردازی نشده است، اما تأثیر این اصل مبنایی در تمامی بخش‌های فقه به سهولت قابل مشاهده است.

از سوی دیگر، برابری کارکرد دیگری هم دارد و آن ایجاد زمینه لازم برای ارتقای صلح اجتماعی است. در این کارکرد برابری در جنبه‌های گوناگون می‌تواند صلح اجتماعی را چه در معنای مثبت و چه در معنای منفی خویش افزایش دهد.

در نتیجه، کارکرد دوگانه برابری می‌تواند ما را بدین نتیجه رهنمون سازد که این نهاد می‌تواند به عنوان حلقه واسطی بین حکومت قانون و صلح اجتماعی عمل نماید. بنابراین ارتقای حکومت قانون در هر جامعه به مدد برابری می‌تواند به بهبود صلح اجتماعی نیز منتهی شود.

کارکرد مضاعفی که اصل برابری و به تبع آن عدالت اجتماعی در هر جامعه ایفا می‌نماید و مورد تأکید اسلام نیز می‌باشد ارتقای مردم‌سالاری است. ارتقای برابری در جنبه‌های گوناگون و صلح اجتماعی مردم‌سالاری را تقویت خواهد نمود و مردم‌سالاری نیز به نوبه خویش در روندی درازمدت به همبستگی اجتماعی می‌انجامد. در واقع، روابط بین پارامترهای مورد نظر ما، مثلی خواهد بود که قاعده آن برابری و دو رأس این قاعده مردم‌سالاری و صلح اجتماعی خواهند بود و این دو رأس به رأس نهایی یعنی همبستگی اجتماعی متصل خواهند شد. همین روابط

مثلث‌گونه در اسلام نیز قابل شناسایی است و کرامت انسانی و صلح اجتماعی به اتحاد، برادری یا همبستگی امت اسلامی خواهد انجامید. بدیهی است که در این مورد نیز پیوند دهندهٔ رئیس یا مثلث مانند مورد پیشین مساوات به عنوان پارامتر تعیین‌کننده خواهد بود.

منابع

الف - فارسی

۱. اصغری، سید محمد؛ *عدالت و عقلانیت*، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۶.
۲. ایزانلو، محسن؛ «برابری در مقابل قانون در حکومت قانون و جامعه مدنی»، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
۳. بشیریه، حسین؛ «فلسفه عدالت در حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت»، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۴. جعفری تبریزی، محمد تقی؛ *تحقیق در دو نظام حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب*، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰.
۵. شایگان، فریده؛ *شورای امنیت سازمان ملل متحد و مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی*، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
۶. کوهن، کارل؛ *دموکراسی*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳.
۷. نجاح، محسن؛ *اندیشه سیاسی معتزله*، ترجمه باقر صدیقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵.
۸. ویژه، محمدرضا؛ «مفهوم اصل برابری در حقوق عمومی نوین»، *مجله حقوق اساسی*، ۱۳۸۳، شماره ۲.
۹. هوفه، اتفرید؛ *برداشت‌هایی فلسفی درباره عدالت*، ترجمه امیر طبری، تهران، اختران، ۱۳۸۳.
۱۰. یزدی، عبدالمجید؛ «نگاهی به مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت از دیدگاه اخلاق و حقوق اسلامی در حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت»، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

ب - لاتین

11. Alland D; et Rials S; 2003, *Dictionnaire de la culture juridique*, Paris, Quadrige, P.U.F., Lamy.
12. Arnaud, A.-J et Farinas Dulce, M.-J; 1998, *Introduction à l'analyse sociologique des systèmes juridiques*, Bruxelles, Bruylant.
13. BÖCKENFÖRDE, E.W; 2000, *Le droit, l'Etat et la Constitution démocratique, Réunis*, traduits et présentés par Olivier Jouanjan, Paris, L.G.D.J.

14. Boudon, R; 1996, "**Egalité et inégalité sociaux**", in Encyclopédie Universalis, V.7, Paris.
15. Chevallier, J; 2003, *L'Etat postmoderne*, Paris, L.G.D.J.
16. Favoreu, L; 2002, *Droit des libertés fondamentales*, 3e éd., Paris, Dalloz.
17. Hayek, F. A; 1986, *Droit, législation et liberté*, V.2, Le mirage de la justice sociale, 2e éd., Paris, P.U.F.
18. Israel, J.-J; 1998, *Droit des libertés fondamentales*, Paris, L.G.D.J.
19. Kelsen, H; 1999, *Théorie pure du droit*, Traduction française par Charles Eisenmann, Bruxelles/ Paris, Bruylant/ L.G.D.J.
20. LUISIN, B; 1999, "**Le mythe de l'Etat de droit**", in Etat, société et pouvoir à l'aube du XXIe siècle, Mélanges en l'honneur du Professeur François BORELLA, Nancy, P.U.N.
21. Millard, E; 2000, "**L'Etat de droit, idéologie contemporaine de la démocratie**", in Questions de démocratie, Toulouse, P.U.M.
22. Rawls, J; 2000, *A Theory of Justice*, Revised Edition, Cambridge, Harvard University Press.
23. Rivero, J; 1965, "**Rapport sur les notions d'égalité et de discrimination en droit public français**", in Travaux de l'association Henri Capitant, Paris, Dalloz.